

شرمندگان بی‌شرم!

موج اعتراض‌های گسترده‌ای که از جانب برخی از ایرانیان مقیم خارج از کشور نسبت به فرازی از پیام اخیر سعید جباریان به مراسم دومین سالگرد فاجعه دانشگاه تبریز بپاخاست، از منطری تاریخی - سیاسی حائز ارزیابی آسیب شناسانه است.

عمده اعتراض به جباریان به آن قسمت از اظهارات وی بازمی‌گردد که گفته است:

« سومین موج مهاجرت در کشور ما بعد از انقلاب پس از واقعه کوی دانشگاه تهران و دانشگاه تبریز رخ داده است و این موج مهاجرت با امواج قبلی کاملاً متفاوت است، چون در دو موج اولی بالاخره عناصری از کشور رفتند که هیچ علاقه‌ای به این زاد و بوم نداشتند اما در این واقعه کسانی میل به مهاجرت پیدا کردند که دلشان برای این کشور می‌تپد و برای توسعه و رونق و آبادی آن تلاش می‌کنند»

عموم معترضین به ادعای جباریان مبنی بر «بی‌علاقگی نسل اول و دوم مهاجرین ایرانی خارج از کشور به زاد و بوم‌شان» در اثبات وطن دوستی خود متشبه به مستنداتی شده‌اند که در جای خود قابل تأمل است.

اما طنز قضیه آنجاست که برخی از این وطن‌دوستان مقیم خارج و معترض به جباریان در توجیه انگیزه مهاجرت نسل اول ایرانی از کشور و غربت‌نشینی ناخواسته در غرب، علی‌رغم اعتراف خود بر اقامت 22 ساله در خارج از ایران، انگیزه مهاجرت از ایران را فرار از نابسامانیها و بی‌عدالتیها و تندرویها و جور و ستم امثال جباریان و همدستان معمم و مکلاي ایشان عنوان می‌کنند.

منطق حاکم بر چنین استدلالی ناظر بر این مطلب است که مهاجرین 22 سال پیش ایران که همزمان است با پیروزی انقلاب اسلامی با کف بینی و آینده‌نگری توانسته‌اند رفتارهایی خشن و نامتعارف را در بشره حکومت آینده مستقر در ایران شهوداً کشف کرده و دوراندیشانه و بمنظور در امان ماندن از گزند چنین حکومتی تن به هجرت داده‌اند!

این در حالیست که نسل اول مهاجرین از ایران اقشاری را شامل می‌شدند که در کوران حوادث سالهای 56-57 نتوانسته بودند از توفیق همراهی با یک انقلاب مردمی و اصیل و همگانی برخوردار شده و گریز از

ایران را بر ماندن در آن و همراهی با انقلاب ملت ایران ترجیح داده اند.

آیا غیر از آنست که مهاجرین نسل اول اگر گریختند از مردم خود گریختند؟

در آن مقطع که به اعتراف دوست و دشمن همگرایی ملی - مذهبی فراگیری بر رفتار جمیع ملت و رهبران انقلاب ایران حاکم بود و انقلاب ایران از آنچنان جذابیتی نزد خواص و عوام در ایران و خارج از ایران برخوردار بود که هر کس می کوشید با تشبث به این انقلاب یکپارچه و مردمی سهمی از منزلت و تشخص آنرا نصیب خود کند.

در آن صورت آیا نباید گریختگان از یک انقلاب مردمی و پُر جاذبه را به دیده تأسف نگریست؟

آیا وطن دوستی و عرق ملی این نسل، در آن ایام نمی توانست ایشان را زمینگیر جاذبه های انقلابی در وطنشان کند که موفق شده بود زنجیر اسارت را از گرده مردمی بردارد که بیش از 2500 سال داغ حاکمیت استبدادی را بر پیشانی خود داشتند؟

ده سال پیش در پاسخ به اظهارات مسعود بهنود که عنوان می داشت:

«آنها که در ایران مانده اند بر آن میلیونها ایرانی غیر مَجرم که دور از وطن اند فضیلتی ندارند» (1) طی مقاله ای از ایشان پرسیده بودم:

«آیا می دانید آنچه که باعث شد رسول اسلام در معاهده صلح حُدیبیه تن به بند عدم التزام کفار قریش جهت عودت فراریان از مدینه به مکه را بدهد، چه بود؟ یک کلام: فراری از مدینه فاضله رسول اسلام کمترین ارزشی برای آن جامعه ندارد که بتوان چندان دلنگران بازگشت یا عدم بازگشت ایشان به مام وطنشان بود و آنکس که از چنین جامعه آرمانی و الهی بگریزد، مستحق چنین پستی و دنائتی است!» (2)

اکنون نیز جای این پرسش از همه وطن دوستان مهاجر سال 57 است که آیا گریختن از انقلاب مردمی که موجبات آزادی و سربلندی نام ایران در مجموعه کشورهای استبدادی وقت در خاورمیانه را فراهم کرد افتخار آفرین است یا شرم آور؟

آیا اکنون نباید گریختگان از انقلاب سال 57 را حجامت اجتناب ناپذیر خون ملت ایران محسوب کرد؟!

نسل دوم مهاجرین ایران نیز که بعضاً گریختگان از جنگ ناخواسته و تحمیلی عراق به ایران بودند در اثبات وطن دوستی و عرق ملی خود به کدام ادله قانع گرایانه ای متشبث می شوند؟

جنگ کانونی ترین نقطه برای اثبات وطن دوستی یک ملت است تا با توسل به آن میزان صداقت و شجاعت ملی یک جامعه محک بخورد.

مهاجرین نسل دومی که در غربت شورانگیزانه بهنگام قرائت این بخش از سرود «ای ایران» که:

ای دشمن ار تو سنگ خاره ای من آهنم

جان من فدای خاک پاک میهنم

اشگ شوق و حسرت می ریزند، هنگامی که مام میهن تشنه سلحشوری ایشان در جبهه های جنگ بود، کجا بودند که کشور و هم وطنان خود را بیاد نمی آوردند؟!

ایران دوستی و عرق ملی داشتن تنها در چیدن سفره هفت سین و پریدن از آتش چهارشنبه سوری و برگزاری مراسم سور و سات سیزده بدر در غربت خلاصه نمی شود تا پس از ادای آن بتوان در وجدان خود احساس رضایت از ادای تکلیف ملی کرد!

این چگونه عرق ملی است که شورمندانه در کنسرت گوگوش اشگ شوق نوستالوژیک در حسرت ایام سرور دوران پهلوی می ریزد اما هرگز در سمفونی انقلاب و جنگ ایران متأثر نمی شود؟!

عرق ملی و ادعای وطن دوستی داشتن ضمانت اجرا می خواهد و آرمانی ترین فراز از تجلی این عرق ملی در دفاع سلحشورانه فرزندان بی ادعا و آرایش ایران در جبهه های جنگ 8 ساله عراق با ایران رقم خورد که خود را معطل هم وطنان به غربت گریخته شان نکرده و جانانه از آب و خاک و دین و آئین کشور خود دفاع کردند و اکنون نیز بدون کمترین ادعا و توقعی هر یک در گوشه ای از این کشور به زندگی ساده و بی آرایش خود مشغولند.

فریاد اعتراض به جاریان از جانب ایرانیان علی الظاهر وطن دوست خارج از کشور در حالی صورت می گیرد که مطابق آمار نیمه رسمی از جمیع ایرانیان مقیم ایالات متحده آمریکا بالغ بر 78% ایشان پس از کسب سابقه 5 ساله کارت سبز با برخورداری از حق قانونی امکان به تابعیت ملی آمریکا درآمدن بدون آنکه حتی یک روز خود را معطل کنند

با شرمندگی از ملیت خود! ضمن خلع تابعیت ایرانی شان بی شرمانه به
تابعیت ملی آمریکا درمی آیند!!!

این در حالیست که مطابق قانون آمریکا تفاوت و یا امتیاز چشمگیری
میان برخورداری از گرین کارت با کسب تابعیت ملی آمریکا وجود
ندارد الی آنکه با شهروند آمریکا شدن می توان از حق رای دادن نیز
در این کشور برخوردار شد و جالب آنکه مطابق آمار موجود این گروه
از ایرانیان کمترین تحرکی نیز جهت شرکت در انتخابات آمریکا
نداشته اند.

تنها استنباطی که می توان از این اقدام کرد حس حقارت و خودکمتر
بینی ملی - فرهنگی این گروه از ایرانیان در مقابل ملیت آمریکائی
است تا بدینوسیله با تشبث به گریم ملیت آمریکائی، احساس کاذب
تشخص نمایند!

اوج تراژدی آنجاست که این گروه از ایرانیان با کسب ملیت آمریکائی
همزمان دو خیانت بزرگ را در حق خود مرتکب می شوند.

نخست برائت از ملیت و فرهنگ و تمدن و اخلاق و آئین افتخارآمیز و
پرقدمت ایران و دوم کسب ملیت کشوری که پیشینه ای آکنده از دشمنی
و خیانت و جنایت در حق ملت ایران از کودتای 28 مرداد سال 32
تاکنون داشته است.

آیا براستی به کسوت ملیت آمریکا در آمدن برای ملتی که خود متکی
بر غنی ترین دفرینه های معنوی جهان است جائی برای ادعای ایران
دوستی می گذارد؟

در اروپا نیز تراژدی به شکلی دیگر ادامه دارد و اقشاری از همان
ایرانیان مدعی وطن دوستی برای کسب امتیاز پناهندگی متوسل به هر
دنائتی شده تا جائیکه عده ای با وقاحت تمام با ادعای امنیت
نداشتن در ایران بخاطر همجنس باز بودنشان! متقاضی نظر لطف
دولتهای محل اقامتشان برای کسب مجوز پناهندگی شده و برخی دیگر
نیز همچون آن عقیفه! در کنفرانس برلین با عریان کردن خود پرونده
درخواست اقامت در اروپایشان! را برخوردار از ادله محکمه پسند می
کنند!

همه کسانی که امروز از حرف جاریانی که پوست و گوشت و خون و عمر
خود را وقف انقلاب و میهنش کرده مکدر شده و وی را بعنوان چهره
صاحب صلاحیت و سرشناس جنبش اصلاح طلبی ایران برسمیت شناخته و مخاطب

قرار داده و از ایشان گله می کنند که نباید آن حرف را در خصوص نسل اول و دوم مهاجرین ایران می زد، چرا علی رغم آنکه همین جاریان در آستانه انتخابات ریاست جمهوری اخیر با پیکر رنجور و زخم خورده اش با حضور در استادیوم امجدیه خواستار مشارکت همه ایرانیان در این انتخابات شد و صریحاً اظهار داشت خود شخصاً آماده است برای اصلاحات بیش از این هم هزینه کند اما پاسخی مثبت از ایرانیان وطن دوست مقیم خارج از کشور در این انتخابات نشنید!؟

وقتی کل آمار ایرانیان شرکت کننده در انتخابات ریاست جمهوری در خارج از کشور به زور به مرز هفتاد هزار نفر می رسد که بخش عمده ای از آن هم متعلق به کادرهای سفارت و مراکز دولتی ایران در خارج از کشور است، دیگر چه جای گله ای می ماند تا ایشان از جاریان بازخواست نمایند؟

آنهايي که امروز از جاريان جواب می خواهند، چرا آنروز به او جواب ندادند؟

تنها طیفی از ایرانیان مقیم خارج از کشور که حق آنرا دارند معترض جاریان باشند آنانی هستند که انگیزه غربت گزینی ایشان نابسامانی های فرهنگی و اجتماعی مبتلابه ایران بعد از انقلاب و مضیقه های معیشتی و مضایقه های فراغتی بود که با حاکمیت جو نامتعارف «خودی و غیر خودی» در کشور از امکان رشد و ترقی و پیشرفت و زیست شرافتمندانه در ایران محروم ماندند و متاثر از این تنگ نظریها راهی جز ترک میهن پیدا نکردند و این نکته ایست که جاریان نیز در پاسخ خود به آن اشاره کرد (3) و جالب آنکه تنها قشری که نسبت به اظهارات جاریان واکنش و اعتراضی از خود نشان نداد همین اقشار بودند که سکوتشان نیز مؤید شعورشان بود.

نکته مهمی که جمیع ایرانیان معترض به اظهارات جاریان باید به آن توجه کنند آنست که شعار ایران برای همه ایرانیانی که جنبش اصلاح طلبی ایران طلایه دار آن شده برخاسته از یک اغماض ملی است و نه یک حماقت ملی!

داریوش سجادی – روزنامه نگار مقیم آمریکا

چهارم مرداد یکهزار و سیمصد و هشتاد

- (1) - مقاله «حکومت آسان بی آینده است» - مسعود بهنود - ماهنامه آدینه شماره 59
- (2) - مقاله «آقای بهنود؛ دیر رسیدید تمام شد» - روزنامه ابرار - چاپ تهران - 5/مرداد/70
- (3) - روزنامه نوروز - چاپ تهران - پاسخ حجاریان به نامه یک ایرانی 4/مرداد/80